

خدا جون سلام به روی ماهت...

زک کهکشانی

جلد ۷: دَرِیک شنا یاد می‌گیرد!



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

کتابخانه

دریک شنا یاد می‌گیرد!

ری اوریان
کولین جک
شیدا رنجبر

سرشناسه: اورایان، ری O'Ryan, Ray
عنوان و نام پدیدآور: دریک شنا یاد می‌گیرد! / نویسنده ری اورایان؛ تصویرگر کولین جک؛ مترجم شیدا رنجبر.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۱۲۷ ص، مصور، ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
فروست: زک کهکشانی، ۷.
شابک: دوره: ۲-۴۸-۰۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۱۷-۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۱۷-۹.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Drake Makes a Splash.
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: داستان‌های علمی
موضوع: Science fiction
موضوع: شنا -- داستان
موضوع: Fiction -- Swimming
موضوع: موجودات فرامیخی -- داستان
موضوع: Fiction -- Extraterrestrial beings
شناسه‌ی افزوده: جک کولین، تصویرگر
شناسه‌ی افزوده: Jack, Colin
شناسه‌ی افزوده: رنجبر، شیدا، ۱۳۴۰ - مترجم
رده‌بندی دیوینی: ۱۳۹۷ ۹۲۴د ۱۵۰۰
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۴۸۱۸۹۶
۷۰۷۶۵۰۱



انتشارات پرتقال

زک کهکشانی

جلد ۷: دریک شنا یاد می‌گیرد!

نویسنده: ری اورایان

تصویرگر: کولین جک

مترجم: شیدا رنجبر

ویراستار: شهرام بزرگی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / افسانه قربانی - فریبا دولت‌آبادی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۱۷-۹ : ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۳۱۷-۹

نوبت چاپ: اول - ۹۷

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ و صحافی: اندیشه‌ی برتر

قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

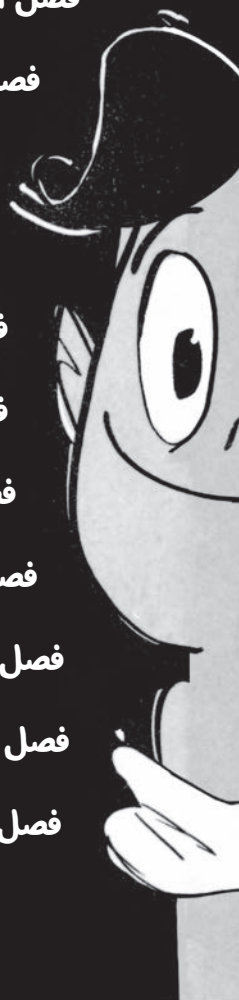


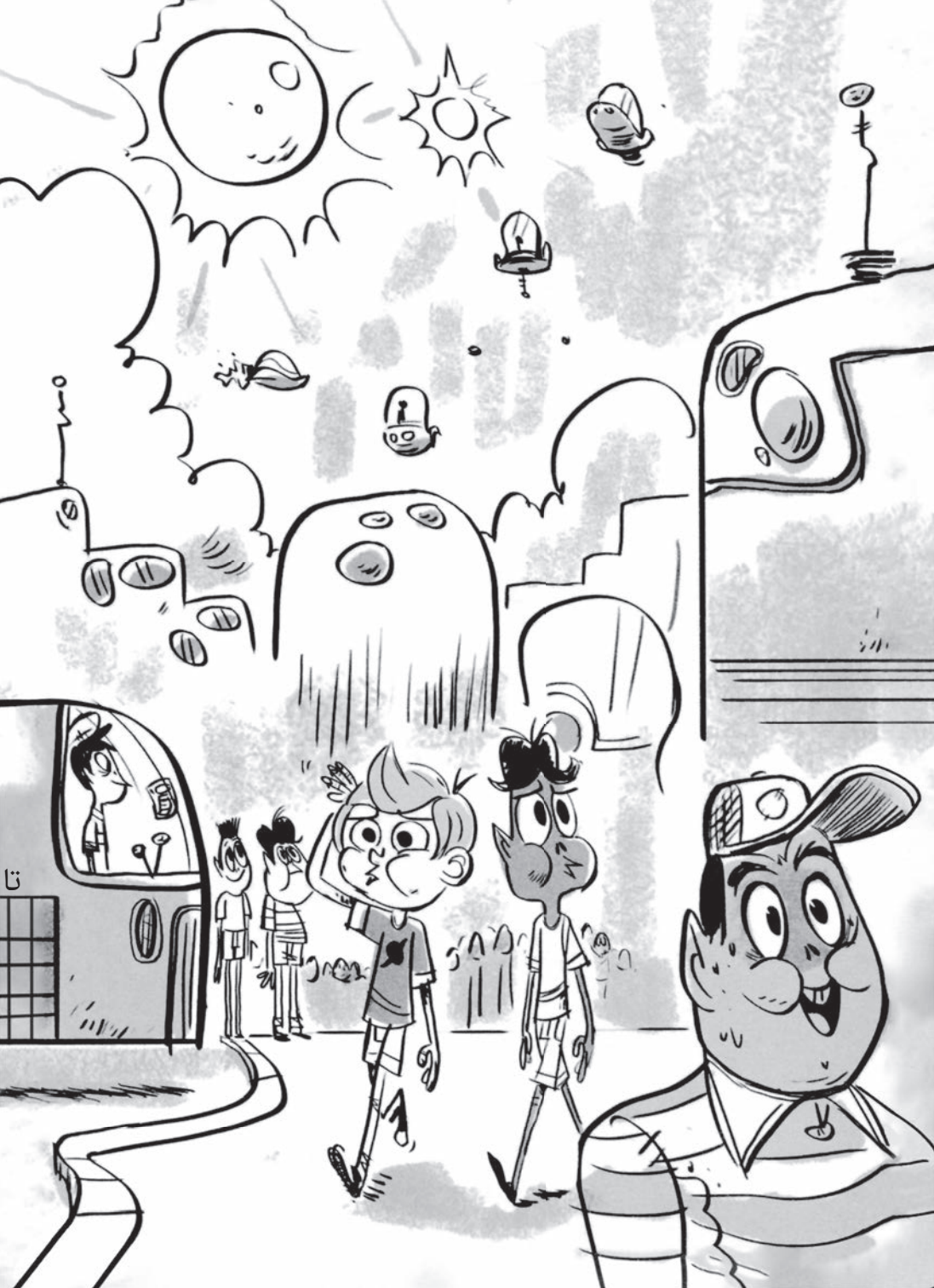
kids@porteghaal.com



فهرست

- ۷ فصل ۱: موج گرما
- ۱۷ فصل ۲: هیجان در رودخانه‌ی خروشان
- ۲۷ فصل ۳: یک جای خنک
- ۳۵ فصل ۴: آموزش شنا
- ۴۱ فصل ۵: شِلپ!
- ۵۱ فصل ۶: کمک از راه می‌رسد
- ۶۳ فصل ۷: عمیق‌تر
- ۷۵ فصل ۸: دریک شناگر
- ۸۷ فصل ۹: آماده برای آراکس
- ۹۷ فصل ۱۰: فرار از گرما
- ۱۱۷ فصل ۱۱: شنا در آراکس

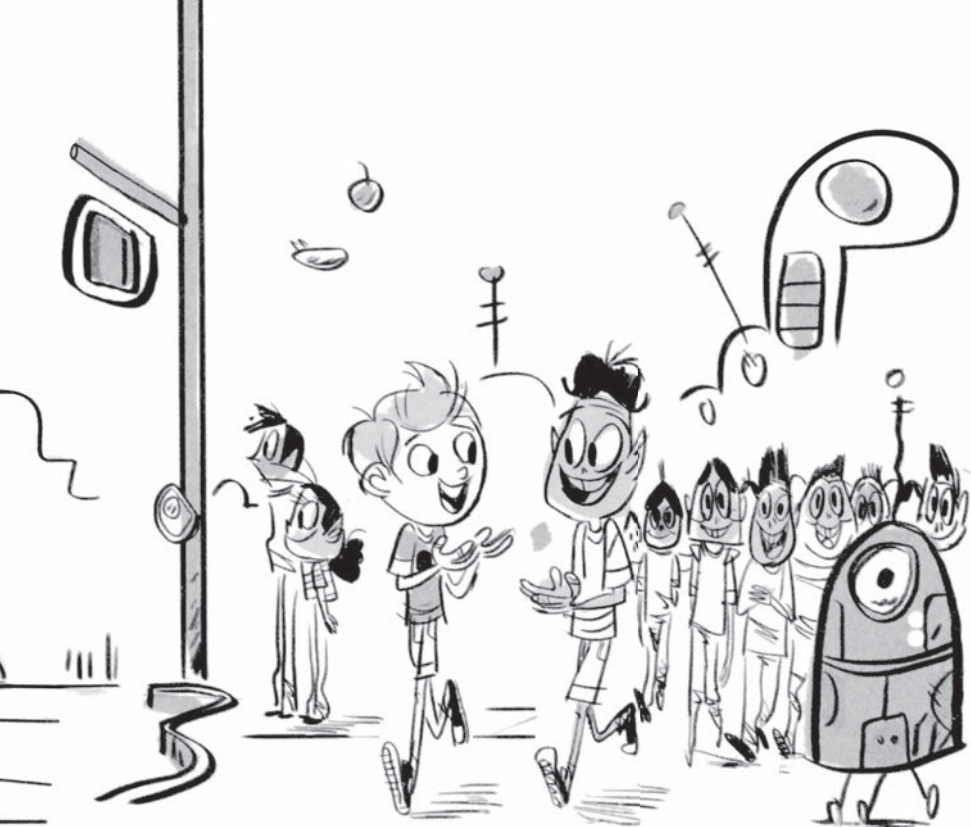




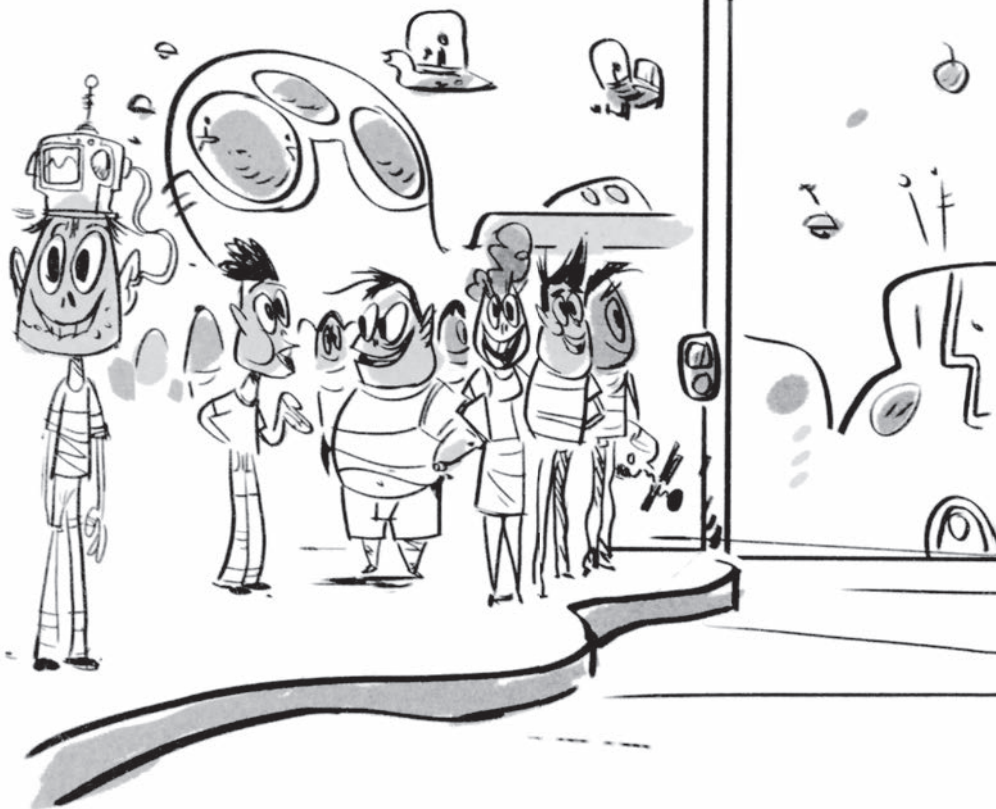
فصل ۱

موج گرما

دو خورشید نیولون به شدت می‌تاییدند. تابستان از راه رسیده بود و دمای هوا ۴۵ درجه‌ی سانتی‌گراد بود. امروز خنک‌ترین روز در یک هفته‌ی اخیر بود. زک نلسون و دوستش دریک تیلور، در خیابان اصلی شهر کربستون راه می‌رفتند. فکر و ذکرشان فقط این بود که چه کار کنند تا خنک شوند.



دریک گفت: «چطور است دوباره برویم سالن شرسرهی
برفی و از بالای تپه‌ی بلندش با دیسک‌های لغزنده سر
بخوریم پایین.»
زک گفت: «نه، این کار را که دیروز کردیم! چطور است



برویم قصرِ نبو شنا کنیم.»
قصر نبو یک مجتمع تفریحی بسیار بزرگ بود؛ مسیر
پیاده‌روی و دو، زمین‌های بازی و یک استخر بزرگ داشت.
دریک گفت: «نه، آن جا هم جالب نیست.»

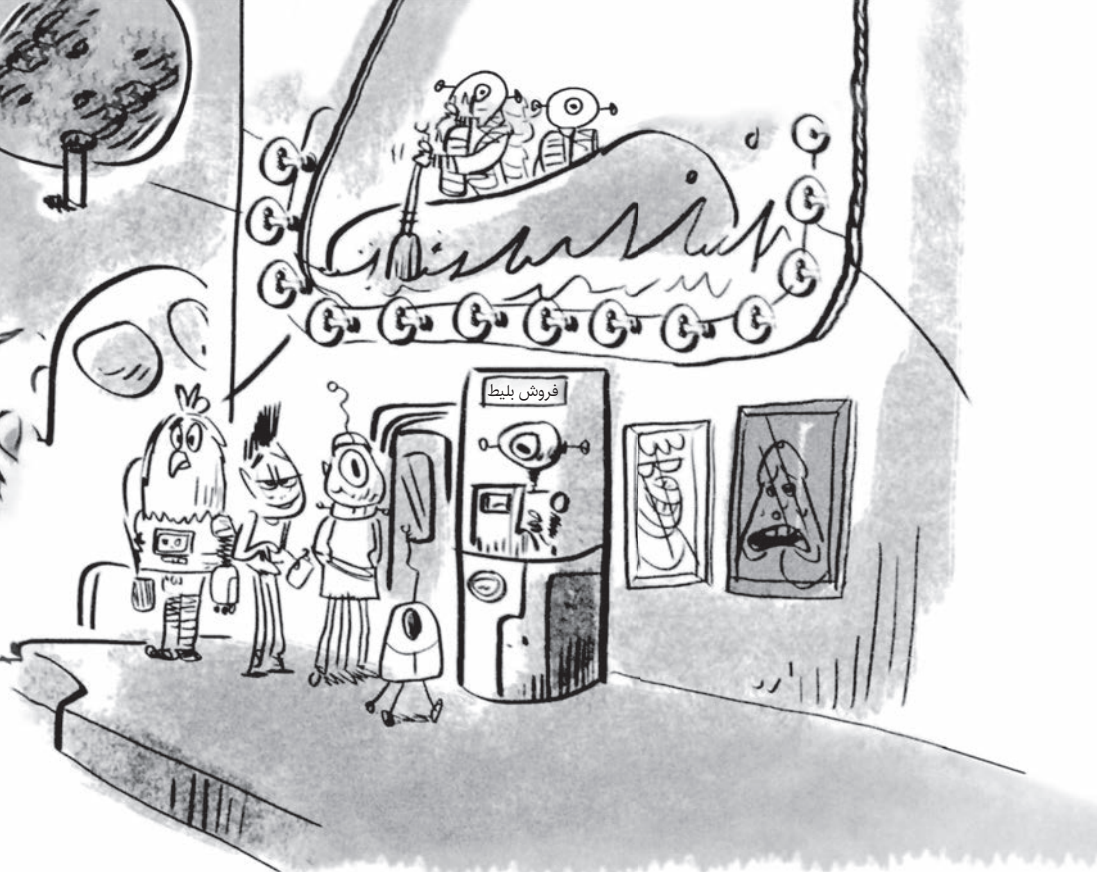
زک گفت: «خُب، بالاخره باید یک کاری بکنیم. من که دیگر نمی‌توانم این گرما را تحمل کنم. حتی اُدیل‌های راه‌راه هم پژمرده شده‌اند!»
زک به یک دسته گل اشاره کرد که شبیه گل‌های رُز بودند؛ فقط مثل گورخر، خط‌های سیاه‌وسفید داشتند.





أدیل‌های راه‌راه گرمادوست بودند، اما حالا پژمرده و به طرف زمین خم شده بودند؛ انگار دنبال یک جرعه آب خنک می‌گشتند. ناگهان زک بالای سرش چیزی دید و از خوشحالی چشم‌هایش گشاد شدند.

به تابلوی جلوی سینما زنده اشاره کرد و گفت: «نگاه کن! یک فیلم زنده‌ی جدید دارند. نجات پیدا کردیم!»



فیلم‌های زنده، فیلم‌های خاصی بودند که فقط توی نیولون ساخته می‌شدند. زک وقتی روی زمین بود، فیلم‌های سه‌بعدی دیده بود، اما فیلم‌های زنده، نسل جدید فیلم‌های سه‌بعدی بودند. آن‌ها را طوری می‌ساختند که وقتی تماشایشان می‌کردی، انگار خودت هم جزئی از فیلم هستی.



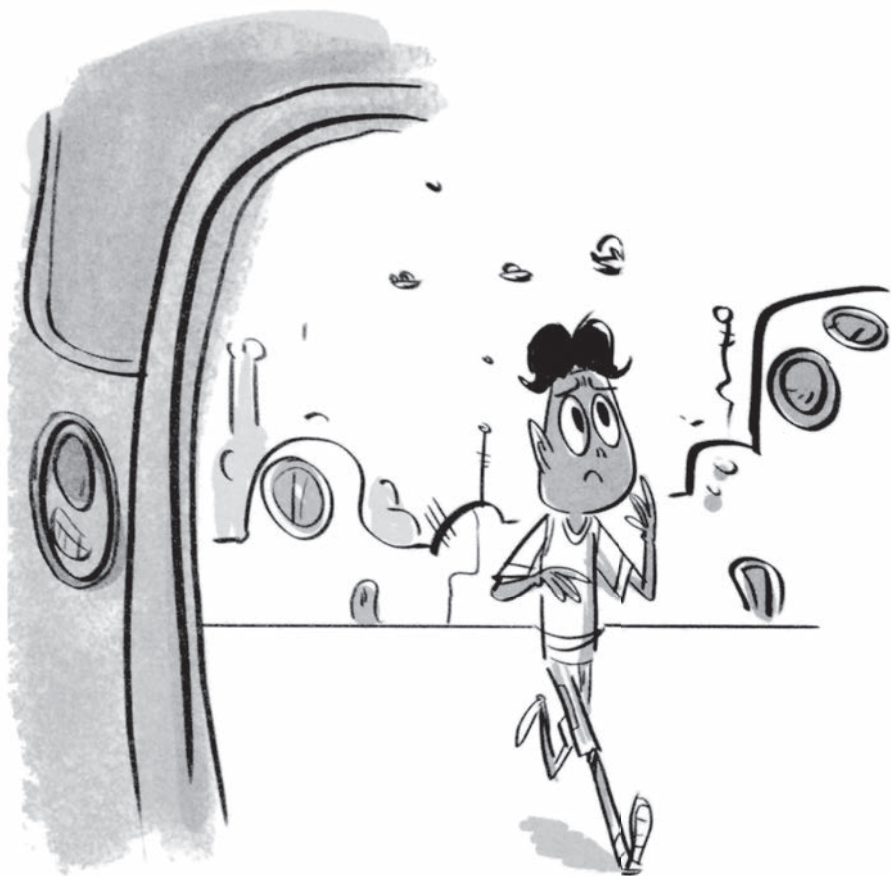
زک تابلورا خواند و گفت: «هیجان در رودخانه‌ی خروشان!»
عکس روی تابلو، دو نبولونی را نشان می‌داد که سوار
بر قایقی فلزی، با سرعت زیاد بر رودخانه‌ای پُرتلاطم در
حرکت بودند.



زک داد زد: «عالی شد! تماشای ماجراجویی توی یک
رودخانه‌ی خروشان، حسابی خنکمان می‌کند!»
زک باعجله به طرف ورودی سینما رفت. یکی دو ثانیه
بعد متوجه شد دریک، بی‌علاقه پشت سرش می‌آید. صبر
کرد تا برسد.

«چی شده، دریک؟ به نظرت فکر خوبی نیست؟»
دریک گفت: «خُب... نمی‌دانم.»

زک گفت: «چرا هست! بیا!»
دریک گفت: «حالا که تو می‌گویی، قبول.»
زک با خودش فکر کرد: دریک چرا این طوری می‌کند؟
بعد هر دو وارد سالن سینما شدند.



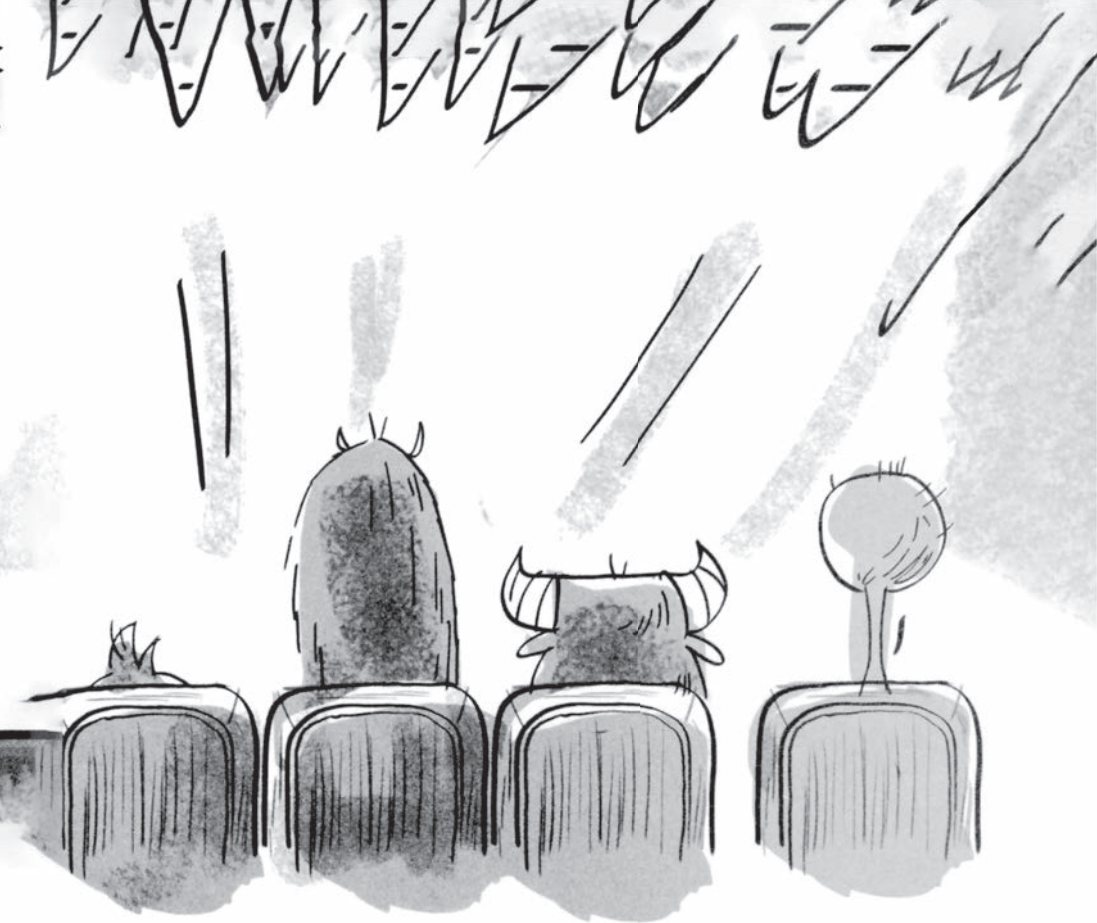


فصل ۲

هیجان در رودخانه‌ی خروشان

زک و دریک جلوی بوفه‌ی سینما ایستادند. هر کدام یک بسته آجیلِ بوداده‌ی نبولی خریدند که خوراکی موردعلاقه‌شان بود. بعد زک جلو رفت و دوستش را راهنمایی کرد تا روی دو صندلی در ردیف‌های جلو بنشینند.

دریک گفت: «حتماً باید این قدر نزدیک پرده باشیم؟»



زک گفت: «هرچی نزدیک‌تر باشیم، بیشتر حس می‌کنیم
توی قایق هستیم و واقعاً توی رودخانه‌ایم.»
دریک با حالتی عصبی گفت: «چی؟! توی رودخانه؟»
زک گفت: «خُب، بله! مگر برای همین نیامده‌ایم؟»



این طوری حسابی خنک می شویم!»
سالن سینما تاریک شد. ناگهان موجی از آب انگار که
بخواهد رویشان بریزد، روی پرده نمایان شد. در عرض چند
ثانیه، زک و دریک غرق فیلم شدند.

حس می کردند انگار
با سرعت توی شیب‌های
تند رودخانه‌ی خروشان
حرکت می‌کنند.

زک داد زد: «آآآی‌ی‌ی‌ی!»
اما دریک توی صندلی‌اش
قوز کرد و با دست‌هایش سرش

را گرفت. هر بار که قایق از روی موجی

می‌پرید، از ترس فریاد می‌کشید.

زک همان‌طور که می‌خندید

و جیغ می‌کشید، برگشت به

طرف دریک.

